

علیہ ایدہ آلیسم

دو مقالہ فلسفی

تئودور آدورنو

ترجمہ

مراد زہاد پور



انتشارات ہرمس

انتشارات همدیس
تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، بعد از برج نگار
شماره ۲۴ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۲۴
مجموعه ادبیات غرب - شماره ۱۱۲

علیه ایده آلیسم
دو مقاله فلسفی
ترجمه مراد فرهادپور
چاپ اول: ۳۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: رسا
همه حقوق محفوظ است

- سرشناسه: آدورنو، تئودور دبلیو، ۱۹۰۳ - ۱۹۹۲
Adorno, Theodor W.
عنوان و نام پدیدآور: علیه ایده‌آلیسم: دو مقاله فلسفی /
تئودور آدورنو؛ ترجمه مراد فرهادپور.
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص:؛
شابک: 978-964-363-955-6
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: چاپ قبلی: تهران: گام نو، ۱۳۸۸.
موضوع: آدورنو، تئودور دبلیو، ۱۹۰۳ - ۱۹۹۲ م.
موضوع: ایده‌آلیسم
شناسه افزوده: فرهادپور، مراد، ۱۳۴۷ - مترجم
۱۳۹۵ ۸/۴ع ۸۲۳/۸۲۳
رده‌بندی کنگره: ۱۴۱
رده‌بندی کنگره: ۱۴۱
شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۱۴۰۲۲

فهرست

۱	یادداشت - رجم
۹	آدورنو و «فعلیت، قلند» / یامین اسنو
۱۹	فعلیت فلسفه
۴۹	نقد فلسفه خاستگاه

یادداشت مترجم

این کتاب بشکل اولیه بخش است: دو مقاله اصلی به قلم تئودور آدورنو و یک یادداشت که تا از بنیامین اسنو در معرفی یکی از آن مقالات. مهم‌ترین وجه مشترک دو مقاله آدورنو نقد ریشه‌ای تفکر ایده‌آلیستی و منطق اینهمانی است؛ و همین امر نیز اصل اصلی گزینش و انتشار آن‌ها در قالب یک کتاب واحد است. آدورنو، بیرونی از هگل، همواره بر درون‌ماندگار بودن نقد تأکید می‌گذارد (حتی تعالی از فراتر رفتن از موضوع نقد نیز باید به میانجی تنش‌ها و تناقضات درونی خود آن صورت گیرد)، به همین سبب او همواره قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین نمونه‌ها را برای نقد برمی‌گزیند و با چشم‌پوشی از وجوه فرعی — دست‌نوشته‌ها، نامه‌ها، آثار منتشر شده پس از مرگ، منابع و تفاسیر درجه دوم و ... — مستقیماً با ایده‌ها و براهین اصلی موضوع نقد درگیر می‌شود — همان‌طور که زمانی مثل گفت «ضربه زدن به حریف در جایی که او نیست، کار عبث و بی‌معنایی است».

یادداشت بنیامین اسنو درباره مقاله اول، «فعلیت فلسفه»، ما را تا حد زیادی از معرفی این متن بی‌نیاز می‌کند. با این حال، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. این مقاله از منظری تاریخی نوشته شده و در قیاس با مقاله دوم کلی‌تر است. آدورنو می‌کوشد تا با ترسیم نوعی جغرافیای نظری وضعیت واقعی فلسفه (در نیمه اول قرن بیستم) و جایگاه مکاتب گوناگون را روشن سازد. ولی این امر به معنای اتخاذ موضع یک ناظر بیرونی خداگونه، موعظه‌گری جزئی، تعیین تکلیف برای فلسفه، یا به

عبارتی نقض اصلِ درون‌ماندگاری نیست. در واقع، همین خصلت تاریخی باعث می‌شود تا این مقاله نقش مکملی مناسب را برای تحلیل‌های مفهومی مقاله بعدی، «نقد فلسفه خاستگاه»، ایفا کند. «فعلیت فلسفه» متنی سخنرانی‌ای است که آدورنو در هشتم ماه مه سال ۱۹۳۱ به مناسبت آغاز تدریسش در دانشگاه فرانکفورت ایراد کرد. در این سخنرانی آدورنو تقریباً همه مکاتب و سنت‌های فلسفی مهم نیمه اول قرن بیستم را به نقد می‌کشد: ریتویسم منطقی، جامعه‌شناسی معرفت، شاخه‌های اصلی نوکانت‌گرایی (مکتب منطقی ماربورگ و مکتب تاریخی-فرهنگی هایدلبرگ)، پدیدارشناسی هوسرل و هستی‌شناسی بنیادین هایدگر. نقد درون‌ماندگار آدورنو در این نگاه فلسفی استوار بر دو ایده اصلی است. ایده نخست به توانایی درونی ذاتی خود فلسفه مربوط می‌شود. در تقابل با سنت مارکسیسم هگلی و به ویژه کت رگ لوکاج که بر تداوم پروژه نقد ایدئولوژی تأکید می‌گذارد و تناقضات فلسفه یا تکرر بورژوایی را بازتاب با میانجی تناقضات جامعه بورژوایی می‌داند، و همین امر نیز آن را از تقلیل‌گرایی خام و دترمینیسم اقتصادی «مارکسیسم-لنینیسم» متمایز می‌کند) و همچنین در تقابل با تفسیر هورکهایمر از نظریه انتقادی به مثابه نوعی پروژه تحقیقاتی میان‌رشته‌ای معطوف به نقد جامعه سرمایه‌داری، آدورنو در طول حیات فکری‌اش همواره بر پیوند درونی مکر فلسفی با حقیقت تأکید می‌گذاشت. در نظر او تحول تاریخی مکاتب و مفاهیم فلسفی فی‌نفسه واجد نوعی محتوای صدقی است؛ یا، به عبارت دیگر، حقیقت تاریخی مستقیماً در دل مفاهیم فلسفی رسوخ می‌کند و از این رو نقد درون‌ماندگار این مفاهیم، مستقل از رابطه فلسفه با واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، می‌تواند شکلی از بیان حقیقت باشد. دومین ایده اصلی آدورنو به «تکبر فلسفه» مربوط می‌شود. همان‌طور که او در نخستین سطور «فعلیت فلسفه» می‌گوید:

هر آن کسی که امروزه فلسفه را به مثابه حرفه برمی‌گزیند باید نخست آن توهمی را طرد کند که تلاش‌های فلسفی قبلی کار خود را با آن آغاز کردند، یعنی این توهم که قدرت تفکر برای فراچنگ آوردنِ تمامیتِ امر واقع کافی است. هیچ عقل توجیه‌گری نمی‌تواند خود را در متنِ واقعیتی بازیابد که نظم و شکل آن هر گونه دعوی به عقل را سرکوب می‌کند؛ عقل تنها به شیوه‌ای جدلی خود را در تمام واقعیت تام به فرد داننده عرضه می‌کند، و فقط در قالب ردپاها و ویرانه‌هاست که عقل می‌تواند مهبای این امید باشد که سرانجام روشن با واقعیت درست و به‌حق رودررو خواهد شد.

از دید آدورنو، امر واقعی نمود این «تکبر» چیزی نیست جز جستجوی نوعی اصل یا خاستگاه به مثابه امر نخستین یا مبنایی برای تبیین فلسفی جهان، البته این تبیین به رغم «هیبت انتزاعی، کلی‌گرا و جزمی‌اش» — یا شاید دقیقاً به خاطر این ماهیت — در قالب انواع گوناگونی از «جهان‌بینی» تحقق می‌یابد. تکثر و تنوع این «جهان‌بین‌ها» روی دیگر خصلتِ انتزاعی و ایده‌آلیستی تفکر فلسفی دوران ماست. در واقع ایده‌آلیسم و تفکر مبتنی بر منطق اینهمانی (identity-thinking) نام حقیقیِ عامِ تک فلسفه است.

بنابراین تعجبی ندارد که آدورنو تلاش خود برای زدنِ دهنِ ماندگار تفکر فلسفی و عیان کردن و بیرون کشیدن حقیقتِ ردپا برده و بطنی فلسفه را با نقد پدیدارشناسی هوسول آغاز می‌کند. اگر بپذیریم که ایده‌آلیسم در مقام جستجوی خاستگاه یا مبنای نخستین نام حقیقیِ تمام مکاتب فوق است — زیرا همه آن‌ها می‌کوشند تا هر آنچه را هست به یک اصل نخستین یا مخرج مشترک فروکاهند که صرف‌نظر از نامش (ماده، روح، فاکت، وجود، آگاهی استعلایی و ...) چیزی جز مفهومی در ذهن آدمی نیست — دلیل انتخاب پدیدارشناسی هوسول در مرحله اولیه ناب و غیرکانتی — استعلایی آن روشن می‌گردد. برخی از مهم‌ترین مضامین فلسفه هوسول در این دوره عبارت‌اند از: بازگشت به خود اشیا و امور، توصیف آگاهی ناب یا مطلق در ورای هرگونه روان‌شناسی، بازسازی فلسفه به

مثابه یک علم دقیق، عیان ساختن ساختار معنا و وجود با استفاده از روش تحویل یا تقلیل (reduction)، و نهایتاً «شهود ذوات» (wesensschau) با تکیه بر همین مضامین است که آدورنو پدیدارشناسی هوسرل را به عنوان نمونه اصلی ایده آلیسم برمی‌گزیند؛ نمونه‌ای که به واسطه گسترده‌گی، صراحت، انسجام و غنای مفهومی، و صداقت فلسفی‌اش می‌تواند قدرت و ضعف فلسفه غربی دوران ما را بهتر از هر نمونه دیگری عیان سازد. توصیف آدورنو از پدیدارشناسی هوسرل به مثابه قوی‌ترین تلاش فلسفی برای حفظ ایده آلیسم بدون توسل به ایدئولوژی احتمالاً بهترین و گویاترین توصیف از پدیدارشناسی هوسرل و ضعف یا حقیقت و ایدئولوژی در بطن تفکر فلسفی است.

مقاله «اندیشه فلسفه» استگاه^۱ در واقع مقدمه قوی‌ترین و منسجم‌ترین حمله آدورنو بر کل جامعه معاصر به مثابه ایده آلیسم است. متن کامل و نهایی این نقد سرانجام پس از رجعت به آلمان در سال ۱۹۵۶ در قالب کتابی با عنوان فرانقدی بر پدیدارشناسی هوسرل: مطالعاتی در باب هوسرل و تناقضات پدیدارشناختی^۲ منتشر شد. این مقدمه، که آدورنو آن را، در کنار مقاله معروف «مقاله به مثابه شکل»، بهترین و رضایت‌بخش‌ترین نوشته خود می‌دانست، متنی است به غایت پیچیده و دشوار و موجز. در این مقدمه آدورنو، با کنار نهادن همه موضوعات فرعی و حاشیه‌ای، مستقیماً به استدلال‌ها و براهین هوسرل در جستارهای منطقی به ویژه جلد دوم و همچنین در بخش‌هایی از منطق صوری و استعلایی و نامرات‌کاری می‌پردازد، هرچند همان‌طور که خود در دیباچه کتاب می‌گوید: «ارائه نقدی جامع و مانع هیچ‌گاه هدف من نبود. آن تحلیل‌هایی که هوسرل عملاً

۱. Zur Metakritik der Erkenntnistheorie: Studien über Husserl und die phänomenologischen Antinomien

۲. تغییر عنوان اصلی کتاب به علیه معرفت‌شناسی در ترجمه انگلیسی خصلت فلسفی و تحلیلی منطقی آن را کامرنگ می‌کند و حتی ممکن است موجب این سوء تفاهم شود که در این کتاب صرفاً با نقدی جامعه‌شناختی و غیر فلسفی از هوسرل سروکار داریم.

به پیش برد و انرژی و توان خویش را صرف آن‌ها کرد، بیش از ساختمان یا دستگاه تام [فلسفه وی] توجه مرا برانگیخت.» با توجه به نکات فوق می‌توان گفت که این مقدمه، صرف‌نظر از دشواری‌های مرتبط با خود مفاهیم و واژگان پدیدارشناسی، گویاترین شکل تجلی تلاش آدورنو برای نقد درونی فلسفه، آشکار ساختن پیوند آن با نظام سلطه، و همچنین نجات حقیقه نهفته در آن در ورای هر گونه ایدئولوژی است.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم این دو مقاله، که اولی بیش‌تر تاریخی و دومی بیش‌تر تحلیلی است، به لحاظ درک نقد آدورنو از همه‌ی صور ایده‌آلیسم، کامل‌تر می‌گردند؛ لیکن دومین وجه مشترک آن‌ها مقابله با یک بدفهمی رایج از نقد تحول فکری آدورنو است. بر اساس این بدفهمی آدورنو نیز، همچون بسیاری از متفکران قرن بیستم و به‌ویژه هایدگر، پس از سرخوردن از سیاست هایتا به نوعی زیباشناسی ناب پناه می‌برد و به انفعال سیاسی و عزلت‌گزینی ادینا دربار می‌شود. لیکن حضور همه‌ی ایده‌ها و مضامین اصلی آثار متأخر آدورنو در این دو مقاله به روشنی نافی چنین دیدگاهی است. زیباشناسی رنج یا تفسیر آثار هنری به مثابه زخم‌هایی بر تن جامعه بورژوایی نه فقط در حواله بلکه در محتوای نخستین کتاب آدورنو، کی‌یرکه‌گور: ساختن زیباشناسی، حضوری بارز دارد. و به همین ترتیب، آخرین اثر او که فقط پس از مرگش انتشار یافت، یعنی نظریه زیباشناختی، نه فقط به حیطه آکادمیک و سترون «فلسفه هنر» محدود و باقی نمی‌ماند بلکه از آغاز تا پایان درگیر با مسائل فلسفی، جامعه‌شناختی و نقد ایدئولوژی است. از دید آدورنو این فقط تفسیر فلسفی است که می‌تواند محتوای صدقی (truth-content) آثار هنری را آشکار سازد. زیرا با نهادن تقسیم کار آکادمیک میان روان‌شناسی، سیاست، فلسفه، جامعه‌شناسی، زیباشناسی و اخلاق اصل سازمانده دیالکتیک آدورنو در تقابل با تفکر بورژوایی است، دیالکتیکی که در آن پرداختن به هر یک از این حوزه‌ها به منزله درگیر شدن با تمامی آن‌هاست.

هر دو مقاله آدورنو از متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده‌اند. لیکن با

توجه به دشواری این متون و برخی معایب و کمبودهای ترجمه انگلیسی مقاله دوم، بخش‌هایی از هر دو مقاله به کمک امید مهرگان با متن آلمانی مقابله شد. پیشنهاد ترجمه متونی به قلم تنودور آدورنو را، که در قیاس با سایر مقالات او به نحوی مستقیم‌تر به مسائل فلسفی و به‌ویژه پرسش‌های معرفت‌شناختی می‌پردازند یا، به عبارت بهتر، نقش مضامین جامعه‌شناختی، روانکاوانه، ادبی، و سیاسی در آن‌ها کم‌رنگ‌تر یا غیرمستقیم‌تر است، نخست آرش ویسی مطرح کرد. بدون اصرار و تشویق او ترجمه این متون هیچ‌گاه شروع نمی‌شد، و بدون همکاری مستمر، یاداری، سماجت او نیز هرگز به پایان نمی‌رسید.

از دهه ۱۹۷۰ میلادی، ایتالی که تیراژ کتاب‌های فلسفی «خوشبختانه» به زیر هزار عدد سقوط کرده است (زیرا ظاهراً این کتاب‌ها برای مؤلفانشان در حکم آثار هنری نیستند)، شرایطی که ضخامت آثار «کت و کلفت» — که آدورنو همواره از آن‌ها با نفرت یاد می‌کرد — چنان افزایش یافته که «خواندن» آن‌ها پیش از هر چیز مستلزم تمرین و زنده‌برداری است، در شرایطی که مترجمان آثار فلسفی به عوض رفع انبوه معایب کار خویش و قششان را صرف نوشتن مقدمه‌هایی غول‌پایه‌تر از اصل خود متن می‌کنند، یا در یک کلام در شرایطی که ترجمه و حالت آثار نظری نیز دچار همان

۱. به اعتقاد والتر بنیامین هیچ سمفونی‌ای به قصد شنیده شدن، نه به هیچ شعری به قصد خوانده شدن سروده نشده است. این امر جزئی از خصلت خودآیین، مواندگی آثار هنری یا رمز جاذبه نامتناهی آن‌هاست. آثار هنری هیچ‌گاه به میانجی گمنام، سمفونی، سنت، آکادمی، یا تبلیغات رسانه‌ای ما را به خود فراموشی خواننده، بلکه همواره به واسطه «تصادفی جادویی» و در هیئت «هدیه‌ای غیبی» به دست همان کسی می‌رسند که باید برسند. اما کتاب‌های فلسفی دقیقاً بدین قصد نوشته می‌شوند که خواننده، تفسیر و نقد شوند، چه در غیر این صورت حاصلی جز اتلاف وقت و کاغذ و ... نخواهند داشت. با این حال، به سختی می‌توان باور کرد که یک متفکر از قصد خود آگاه نباشد یا در حالت «بیهوشی» به تفلسف و تألیف بپردازد. بدین ترتیب، با توجه به هنری نبودن این آثار و فقدان هرگونه قصدیت معطوف به خوانده شدن کتاب، چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز قبول این نتیجه‌گیری که یگانه قصد از نگارش این همه آثار فلسفی چیزی نیست جز رؤیت نام خویش بر روی جلد کتاب‌های عظیمی که، صرف‌نظر از «خوانده نشدن»، مسلماً کاربردهای متنوعی خواهند داشت.

آفاقی شده است که حضورشان در قلمرو سیاست و اقتصاد و حکمرانی هم مشهود است — من جمله کمیت‌گرایی، شتاب‌زدگی، و عوام‌فریبی — امید است این کتاب کوچک، در مقام یکی از عرصه‌های تلاقی نظریه انتقادی و پدیدارشناسی، به درد آن خوانندگانی بخورد که هنوز سراپا شیفته «آثار وزین» و ذخایر فرهنگی و معنوی نشده‌اند.

مراد فرهادپور

www.ketab.ir